

دکتر تد هیلدبرانت، جان الیوت، جلسه ۳ کتاب مقدس الیوت، جنگ شاه فیلیپ (۱۶۷۵)، و شروع دوباره، ادای احترام نهایی به جان الیوت

تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر تد هیلدبرانت است در تدریسش در مورد جان الیوت، ۱۶۰۴-۱۶۹۰، رسول سرخپوستان. این جلسه کتاب مقدس الیوت، ۱۶۶۳، چاپ دوم، ۱۶۸۵، جنگ شاه فیلیپ، ۱۶۷۵، و شروع دوباره، و سپس در ۳، نهایت، ادای احترامات پایانی به جان الیوت است.

به جلسه سوم ما در مورد زندگی و آثار جان الیوت از ۱۶۰۴ تا ۱۶۹۰، رسول سرخپوستان در ماساچوست، راکسبری، ماساچوست و ناتیک خوش آمدید.

در اولین جلسه، به بی‌اهمیتی او در نقاشی‌های دیواری موجود در ساختمان مجلس ایالتی بوستون، که آن هم در خیابان بیکن قرار دارد و بر روی سنگ مرمر حک شده و در کنار پیمان می فلاور قرار گرفته، و سپس تا سطح تأسیس دانشگاه هاروارد، پرداختیم. ما ریشه‌های زندگی او را از ویتفورد، جایی که در سال ۱۶۰۴ به دنیا آمد، تا نازینگ، جایی که دوران کودکی خود را به مدت ۱۰ سال گذراند، و سپس تا دانشگاه کمبریج در ۱۴ سالگی، و سپس فارغ‌التحصیلی از آنجا در حدود سال ۱۶۲۲، دنبال کردیم. از آن زمان، چندین سال در این بین فاصله بوده است، و ظاهراً او کشیش شده، به مقام کشیشی رسیده و سپس به خانه توماس هوکر در لیتل بدو رفته است.

توماس هوکر سپس به اروپا و سپس به بوستون و دنیای جدید می‌رود. الیوت حدود یک سال بعد، در سال با کشتی لیون، به بندر بوستون می‌رود و سپس به کلیسای اول بوستون می‌رود، جایی که او به جای ۱۶۳۱ جان ویلسون، که به انگلستان برمی‌گشت تا ببیند آیا می‌تواند همسرش را متقاعد کند که به آنجا بیاید، کشیش جایگزین شد. او به مدت یک سال در کلیسای اول بوستون، درست بیرون باغ‌های بوستون در خیابان کامنولث، خدمت کرد که تا به امروز نیز در آنجاست.

سپس، او به راکسبری رفت، جایی که افرادی از نازی که به آنها قول داده بود، گروه دوران کودکی‌اش و خانواده‌اش به آنجا آمدند و در راکسبری ساکن شدند. بنابراین او پس از یک سال در بوستون به راکسبری نقل مکان کرد، جایی که اساساً بقیه عمرش را در آنجا گذراند. بنابراین، از ۱ تا ۲۷، ۰ تا ۲۷، او در انگلستان بود.

او بیش از یک سال، وقتی ۲۸ ساله بود، به اینجا آمد و سپس از ۲۸ سالگی تا ۸۶ سالگی، در راکسبری زندگی کرد. سپس به ۱۲ سال حضور او در راکسبری نگاهی انداختیم، جایی که او بر کلیسا تمرکز داشت. او شش فرزند داشت، هانا مامفورد، آنها ازدواج کرده بودند، او به اینجا آمد، و آنها ازدواج کرده و شش فرزند داشتند.

حدود دهه ۱۶۴۰، وقتی حدود ۴۳ سال داشت، شروع به یادگیری زبان هندی کرد و به هندی‌ها علاقه داشت. و در سال ۱۶۴۶، او به آنجا رفت، و این دومین جلسه ما در آن زمان بود، در ویگوم و ابان بود، جایی که در اکتبر ۱۶۴۶، او به آنجا رفت و اساساً شروع به موعظه به زبان آگونکین برای آن مردم و برای مردم هندی در نیوتاون یا نونا انتوم، همانطور که در آن زمان نامیده می‌شد، یا نیوتن، که امروزه نامیده می‌شود کرد. سپس، اساساً، هندی‌ها از او سؤالاتی پرسیدند و او به مدت دو هفته در آنجا موعظه کرد.

هر دو هفته یک بار، او از راکسبری به آن منطقه نیوتن سفر می‌کرد. و بعد اساساً، آنها مقداری زمین درخواست کردند، و هیئت فرمانداری و هر چیز دیگری را به آنها دادند، و دادگاه، دادگاه عمومی آنجا، زمینی

در ناتیگ به آنها داد. و بنابراین ناتیگ اولین روستای سرخپوستی او شد، روستایی که در آن سرخپوستان دعا می‌کردند.

و همانطور که گفتیم، او روستا را با گروه‌های ۱۰ نفره، ۵۰ نفره و ۱۰۰ نفره راه‌اندازی می‌کند و سپس شروع به آموزش اصول دین به سرخپوستان می‌کند. و این حدود سال ۱۶۵۰ بود که ناتیگ آنلاین شد. و سپس حدود سال ۱۶۶۰، یعنی ۱۰ سال بعد، او اولین کلیسا را تأسیس کرد.

به عبارت دیگر، او به داخل فرار نکرد؛ او فقط کلیسا را پیدا کرد. آنها ساختمان را برپا کردند؛ پلی روی رودخانه چارلز ساختند، انواع و اقسام چیزها آنجا بود، یک خانه اجتماعات ساختند، مکانی برای اقامت او ساختند تا بتواند آنجا بماند و به آنها آموزش دهد. و آن در ناتیگ بود.

بنابراین، ناتیگ جای خوبی بود. و حتی تا به امروز، فکر می‌کنم چند ویدیو و چیزهایی از سنگ‌هایی که در کلیسا هستند، کلیسای الیوت، و کتابخانه فری‌بیکن، و ابلیسک‌های تاریخی که در ناتیگ وجود دارند، نشان دادیم. همچنین یکی از نقاشی‌های دیواری عالی جان الیوت اکنون در اداره پست ناتیگ وجود دارد.

و سپس، حدود سال ۱۶۷۴، او و دنیل گوکین به اطراف سفر کردند و از آنجا بازدید کردند؛ آنها اساساً مدل ناتیگ را گرفتند و آن را ارتقا دادند تا اینکه ۱۴ روستا، روستاهای سرخپوستی مورد دعا، تأسیس شدند. در سال ۱۶۷۴، او و دنیل گوکین به تک تک آن روستاها رفتند و از آنها بازدید کردند. و حالا، ما قصد داریم به امروز، سال ۱۶۷۵، نگاهی بیندازیم و این موضوع بسیار مهم است.

این جنگ شاه فیلیپ است. و این تمام چیزهایی است که بعد از این وارد تانک شد. این جنگ شاه فیلیپ است که همه چیز را بهم ریخت.

و ما باید در مورد آن صحبت کنیم. اما قبل از آن، می‌خواهیم در مورد بزرگترین دستاورد الیوت صحبت کنیم. و آن کتاب مقدس الیوت یا کتاب مقدس آگنونکین یا وامپانواگ است که در سال ۱۶۶۳ منتشر شد.

و خب، این اولین بار بود که کتاب مقدس به زبان آنها ترجمه می‌شد، و فکر می‌کنم آخرین باری بود که این کار انجام شد. و خب، الیوت این کار را کرد. و خب، من فقط می‌خواهم بررسی کنیم و بسنجیم که بزرگترین دستاورد او ترجمه کتاب مقدس از عبری و یونانی و انگلیسی به زبان هندی بود، که زبانی بسیار دشوار است.

و او این کار را طی یک فرآیند چند ساله، در سال ۱۶۶۳ انجام داد. این حدود ۱۴ سال پس از موعظه اوست، و او در حال موعظه و انجام کارهایی از این قبیل برای سرخپوستان بوده است. بنابراین اجازه دهید آنچه توماس ثوروگود در ۱۸ ژوئن و ۱۸ ژوئن ۱۶۵۳ گفت را بخوانم.

این زمانی است که الیوت به توماس ثوروگود می‌نویسد و از آرزویش برای ترجمه کتاب مقدس به زبان آنها می‌گوید. بنابراین، الیوت در سال ۱۶۵۳ به توماس ثوروگود می‌نویسد، نقل قول می‌کند: «من اشتیاق و آرزوی زیادی دارم، اگر اراده خدا باشد، زبان انگلیسی ما را آموزش دهم، زبان هندی ما می‌تواند با ترجمه کتاب مقدس به آن تقدس یابد. اما می‌ترسم که در روزگار من به آن دست نیابد.»

به عبارت دیگر، او به سال ۱۶۵۳ نگاه می‌کند و ده سال بعد، قرار است کتاب مقدس را تمام کند، اما به آن فقط به عنوان یک کار عظیم نگاه می‌کند. او می‌گوید فکر نمی‌کنم این اتفاق در روزگار من بیفتد. او می‌گوید به دلیل ضرورت حضور در خدمت در راکسبری و در میان سرخپوستان در جاهای مختلف، نمی‌توانم به کار پایبند باشم.

بنابراین، او به تمام روستاهای هند سفر کرد. و گفت، منظورم این است که، من فکر نمی‌کنم بتوانم از پشش بریبایم. من آن را در زمان خودم نخواهم دید.

اما این علاقه‌ی او بود. او اساساً یک کاتشیزم و یک دستور زبان خواند. و باید به خاطر داشته باشید که این مرد حدود ۴۰ سال دارد و در تلاش است تا این زبان آلگونکین را یاد بگیرد، زبانی بسیار سخت

و بنابراین او مثل یک جوان بیست و چند ساله نیست که تازه این را یاد گرفته باشد. و حدود ۱۲ سال روی آن کار کرد. سوال هندی که او را به این سمت سوق می‌داد این بود که چگونه می‌توانم به بهشت بروم؟ و او اساساً می‌گفت، می‌دانید، کتاب مقدس را بخوانید، به حرف‌های عیسی گوش دهید و دعا کنید.

و او متوجه شد که آنها نمی‌توانستند کتاب مقدس را به زبان خودشان بخوانند. آنها زبان نوشتاری نداشتند. هیچ ادبیاتی وجود نداشت؛ هیچ چیز وجود نداشت.

و بنابراین، اساساً، او مجبور بود از صفر شروع کند. و این یک چیز فوق‌العاده است. او ابتدا ترجمه‌هایی را برای اصول تعلیمات دینی توسعه داد.

او دعای ربانی را انجام داد، که می‌دانید، وقتی در حال توسعه چیزی هستید، دعای ربانی همان چیزی است که با آن شروع می‌کنید، یک پرسش و پاسخ، و سپس همچنین ده فرمان. و اینها چیزهای اساسی و بنیادی بودند. و او از کوکونو، یک هندی که در خانه‌اش بود، کمک گرفت و آنها اساساً روی آموزش کار کردند.

کوکونو روی آموزش زبان به او کار می‌کرد. کوکونو هم انگلیسی و هم زبان آلگونکین را می‌دانست و در فرآیند ترجمه به او کمک می‌کرد. در سال ۱۶۴۹، سه سال پس از موعظه‌هایش در خیمه‌ی وایان، سه سال بعد، او برای مدارس هندی، نیاز مبرم به مدارس هندی، پافشاری می‌کرد.

او نقل قول کرد، من خیلی آرزو دارم، او اضافه کرد، که بخش‌هایی از کتاب مقدس را به زبان آنها ترجمه کنم و کتاب‌های مقدماتی را به زبان آنها چاپ کنم تا آنها بتوانند خواندن را شروع کنند و به آنها یاد بدهند. بنابراین او در حال توسعه مطالبی بود که آنها بتوانند، آنها نمی‌توانستند زبان خودشان را بخوانند. هرگز نوشته نمی‌شد.

بنابراین، او مجبور شد به آنها خواندن به زبان خودشان را یاد بدهد. و چنین چیزی در دسرساز و پرهزینه خواهد بود. و من خودم توانایی انجام این کار را ندارم.

و بنابراین اساساً، او می‌گوید، من نمی‌توانم همه این کارها را انجام دهم، اما او می‌دانست، و فقط قدم به قدم برای حرکت در آن مسیر پیش می‌رفت. هزینه چاپ برای او در سال ۱۶۵۸ بسیار ناچیز بود. او نوشت که کل کتاب خدا به زبان خودشان ترجمه شده است.

می‌خواست اصلاح، رونویسی و چاپ شود. ای کاش خداوند به نحوی آن را انجام می‌داد تا چاپ شود. و او نه بودجه داشت و نه توانایی چاپ آن را.

و خب، این کار خیلی سخت بود، اما او انجامش داده بود. و خب، واقعاً از این بابت هیجان‌زده بود. چطور ممکن بود چاپش کنند؟ او حقوق کمی داشت و نمی‌توانست هزینه‌اش را پردازد.

او در نامه‌ای به انگلستان در سال ۱۶۵۱، با اندوه فراوان می‌گوید که هیچ امیدی به چاپ کتاب مقدس در روزگار خودم ندارم. و بنابراین، تازه متوجه شده بود که نمی‌تواند از پشش بریباید. او انجمن ترویج انجیل را تأسیس کرد و درخواست کمک نمود.

در سپتامبر ۱۶۶۱، عهد جدید به زبان آنگونکین در کمبریج، ماساچوست چاپ شد. سه سال پس از این یا حدوداً در سال ۱۶۶۳، کل کتاب مقدس چاپ خواهد شد. این چاپ در کمبریج انجام خواهد شد.

کمبریج جایی است که دانشگاه هاروارد امروز قرار دارد. و در واقع در زیرزمین کالج هندی چاپ خواهد شد. این اولین ساختمان آجری در دانشگاه هاروارد بود.

در زیرزمین آن، چاپخانه و ساموئل گرین، نام مشهور چاپگر معروفی که همه این چیزها را در آن نسل چاپ می‌کرد، قرار داشتند. اینها نسل اول هستند. این افراد به سختی غذای کافی برای خوردن و چیزهای دیگر داشتند.

بنابراین، راه‌اندازی این چاپخانه توسط ساموئل گرین، اتفاق بزرگی بود. و سپس آنها مارمادوک جانسون را آوردند، و مارمادوک جانسون یک قرارداد سه ساله داشت تا به بوستون و کمبریج بیاید و اساساً به مدت سه سال، این کتاب مقدس الیوت را که در سال ۱۶۶۳ چاپ شده بود، چاپ کند. دویست نسخه با چرم ساده و محکم چاپ شد و بلافاصله در اختیار سرخپوستان قرار گرفت.

شادی الیوت وقتی به ناتیگ رفت و کتاب مقدس را در دست آنها دید، مانند شادی شمعون در بمب اتمی برای ملاقات با ما بود. و به یاد داشته باشید شمعون، وقتی عیسی نوزاد را در آغوش گرفت، مثل این بود که گفت: این زندگی من است، رفیق. مثل نقل قولی از شمعون در لوقا فصل دوم بود که می‌گوید: اکنون پروردگارا، بگذار بندهات در آرامش از این دنیا برود، زیرا چشمان من نجات تو را دیده است.

و برای الیوت هم همینطور بود که وقتی کتاب مقدس را دید و واقعاً در دستانش بود، انگار از هیچ چیز ترجمه‌اش کرده بود، فقط با ترجمه و چیزهای دیگر کار می‌کرد. انگار این دستاورد زندگی‌اش بود. و حالا بگذار روحم در آرامش از این دنیا برود.

بنابراین، ساموئل گرین درگیر ماجرا شد. ساموئل گرین در سال ۱۶۲۸ با خود به اینجا آورد؛ یک چاپخانه وجود داشت، چاپخانه سال ۱۶۲۸، که ساموئل گرین تمام این مطالب را در آن چاپ می‌کرد. یک چاپخانه جدید در سال ۱۶۵۴ ارسال شد و مارمادوک جانسون در آن مشغول به کار بود.

خب، ساموئل گرین، مارمادوک جانسون، و دیگری چاپگر جیمز بود. و من در مورد مورد دوم با او صحبت خواهم کرد. یک هندی بود؛ این کالج هندی‌ها بود، و در کالج هندی‌ها بود که این چاپ در آنجا انجام می‌شد.

یه نفر هست به اسم چاپگر جیمز، و در واقع، بهش میگن جیمز چاپگر؛ این اسم فامیلش رو انتخاب کرده. و اون یه سرخپوست بود که در واقع به اثبات این موضوع کمک کرد تا مطمئن بشه که درسته و چیزهایی از این قبیل. و اون یکی از اولین قهرمانان خواهد بود، سرخپوستی که در واقع به چاپ کتاب مقدس کمک کرد.

آنها در سال ۱۶۶۳ چاپ کردند؛ هزار نسخه از کتاب مقدس الیوت چاپ شده بود، هزار نسخه. فکر می‌کنم نسخه را به انگلستان فرستادند و این کتاب به شاه جیمز اهدا شد. در سال ۱۶۵۸، الیوت گنجینه انجمن ۲۶ را نوشت، نقل قول: فعلاً با هیچ چیز شما را به دردمر نمی‌اندازم، جز این یک کار فوری، که مربوط به چاپ کتاب مقدس به زبان هندی است، تا خودتان ترغیب شوید که یک جوان صادق را که مهارت تألیف دارد استخدام کنید، و مهارت‌های بیشتر، بخش دیگری از کار، بهتر است.

او را به عنوان خدمتکار خود بفرستید و در آنجا به او حقوق بدهید و دستمزدش را بگیریید و بگذارید اینجا در نیوانگند در چاپخانه کالج هاروارد به شما خدمت کند و زیر نظر ساموئل گرین، چاپخانه دار کالج، در چاپ کتاب مقدس به زبان هندی کار کند و با او مقدار مناسبی کاغذ برای شروع ارسال کند. در واقع، آنها فرستادند؛ فکر می‌کنم حدود صد بند کاغذ بود و فقط برای چاپ به کاغذ نیاز داشتند. می‌توانید تصور کنید که این افراد اولین مهاجران بودند.

و بنابراین، آنها کاغذ و چیزهای مشابه زیادی تولید نمی‌کنند. و بنابراین، جالب است. در یک کتاب اخیر از بنگه و پیکوویچ، احتمالاً نام آنها را اشتباه تلفظ کرده‌ام، اما در آن آمده است که در طول هزار سال، از زمان آلفئوس، یعنی از سال ۳۱۱ تا ۳۸۳، الفبای گوتیک ساخته شد.

بنابراین، آلفئوس، در دهه ۳۰۰ میلادی، این خط گوتیک، این الفبای گوتیک را توسعه داد. چیزی که این افراد متوجه می‌شوند این است که الیوت تنها مبلغ مذهبی بود که الفبای جدیدی را از یک زبان نانوشته برای آموزش و موعظه کتب مقدس ابداع کرد. بنابراین، بیش از هزار سال از زمانی که کسی الفبایی برای توصیف آنچه می‌شنید، توسعه داده بود، می‌گذشت. هندی‌ها مجبور بودند حروف جدیدی ابداع کنند.

و بنابراین، همانطور که داشتم این دستگاه را اسکن می‌کردم، به دو صفر برخوردیم و متوجه شدم که آنها نزدیک به هم هستند. بعد از مدتی، متوجه شدم که آنها در واقع دو صفر فشرده شده به هم هستند. و این یکی از نمادهای جدید او برای صدایی بود که در زبان آگونکین می‌شنید.

بنابراین، او حروف جدیدی ساخت که صدای این مردم را به تصویر بکشد، کاری که هزار سال انجام نشده بود. و الیوت این کار را کرد. کاری که او انجام داد شگفت‌انگیز است، اما شور و اشتیاق او برای این کار شگفت‌انگیز است.

البته در سال ۱۶۱۱، نسخه شاه جیمز منتشر شد، ۱۶۱۱. ما الان داریم درباره ۱۶۶۳ صحبت می‌کنیم. بنابراین، حدود ۵۰ سال بعد است.

اما نسخه کینگ جیمز ۵۴ محقق داشت و هفت سال طول کشید، ۵۴ محقق در نسخه کینگ جیمز. انجام این کار هفت سال طول کشید. الیوت کار خود را در ۱۴ سال به پایان رساند؛ یک نفر، جان الیوت، کل کتاب مقدس را تا آگونکین ترجمه کرد، که اتفاقاً بسیار سخت‌تر از انگلیسی و یونانی و عبری است.

و بنابراین، خیلی سخت‌تر بود. و با این حال، در عرض ۱۲ سال یا ۱۴ سال، ببخشید، او کاری را انجام می‌دهد. که آنها در عرض هفت سال انجام دادند. بنابراین، این واقعاً شگفت‌انگیز است.

یک نفر، تعهدش به این موضوع، انضباط شخصی‌اش، پشتکارش و توانایی‌اش برای گذر از این مرحله به صورت روزانه. حالا، برخی مسائل مربوط به ترجمه پیش می‌آید. هر زمان که بین فرهنگ‌ها و زبان‌ها جابجا می‌شوید، تفاوت‌های فرهنگی و تفاوت‌های زبانی دارید.

و بنابراین هر زمان که بین این دو زبان جابجا می‌شوید، به خصوص وقتی فرهنگ‌ها بسیار متنوع هستند، در نهایت با مشکلات و سختی‌هایی روبرو خواهید شد، بنابراین وقتی با دعای پروردگار شروع می‌کنید، پدر ما، که در بهشت است، فکر کردن به خدا به عنوان پدر واقعاً برای هندی‌ها بیگانه بود. بنابراین، وقتی می‌گویید پدر ما، که در بهشت است، نامت مقدس باد، این مفهوم فکر کردن به خدا به عنوان پدرتان برای آنها یک پیشرفت واقعی بود.

و سپس گناهان ما را ببخش، همانطور که ما کسانی را که به ما یا بدهکاران ما ظلم کرده‌اند می‌بخشیم؛ بدهکاران ما را ببخش، همانطور که بدهکاران خود را می‌بخشیم. و برای سرخپوستان، انتقام بخش بزرگی از فرهنگ آنها بود. منظورت چیست که من باید دشمنم را ببخشم؟ ما اینجا این کار را نمی‌کنیم

و بنابراین، این نوع بخشش دشمنان، گناهان آنها، موضوع بسیار مهمی بود

حالا، اجازه دهید به کتاب مزامیر بپردازم. زمزمور ۲۳، خداوند شبان من است. من محتاج نخواهم بود. او مرا در کنار مراتع سرسبز و چیزهای دیگر می‌خواهاند. خداوند شبان من است

سرخان را بخاران. چوپان یعنی چه؟ چوپان یعنی چه؟ آنها نمی‌دانند چوپان چیست. آنها به شکار می‌روند، و مثلاً بوقلمون و گوزن و خرگوش و چیزهای دیگر، سگ آبی و چیزهای دیگر شکار می‌کنند، اما نمی‌دانند داشتن گله‌هایی از بز و گوسفند و بزغاله یعنی چه، اینکه شما چوپان هستید

آنها هیچ چیزی از آن نمی‌دانستند. و بنابراین، خداوند شبان من است. این برای سرخپوستان و فرهنگ و چیزهای آنها چه معنایی دارد؟ خیلی خیلی دشوار است

و از این جور چیزها. خوب، بعضی از این چیزها چیزهایی بودند که الیوت مجبور بود با آنها روبرو شود و با این دشواری‌های فرهنگی کنار بیاید. کاتن ماتر این کتاب، «ماگنولیا آمریکانا کریستی» یا «کریستی آمریکانا»، را مدام یاد می‌رود، در سال ۱۷۰۲ نوشت. کاتن ماتر به مردم، به نسل اول مردم در دهه‌های ۱۶۲۰، ۱۶۳۰ و ۱۶۴۰ نگاه می‌کند و تاریخ را تا آن زمان، یعنی سال ۱۷۰۲، توصیف می‌کند

و این مگنولیا آمریکانا کریستی یا کریستی آمریکانا. کاتن ماتر درباره سختی این زبان انگلیسی صحبت می‌کند. و او به نوعی با برج بابل بازی می‌کند

به یاد داشته باشید که زبان در پیدایش ۱۱ با برج بابل اشتباه گرفته شده است. و بنابراین کاتن ماتر این را می‌گوید: او زمانی چند دیو را قرار داد، و این کار را به شوخی انجام می‌دهد. کاتن ماتر در کتابش این کار را به شوخی انجام می‌دهد

او یک بار چند دیو را به مهارتشان در زبان‌ها مسلط کرد و متوجه شد که آنها می‌توانند لاتین، یونانی و عبری را به خوبی بفهمند. بنابراین، دیوها دیوهای دیگر را شکست دادند و دیوها، هی، آنها لاتین، یونانی و عبری را یاد گرفتند. مشکلی نیست

، خیلی خوب. آنها همینطور بودند. شیاطین کاملاً از گفتار بومیان آمریکا گیج شده بودند. به عبارت دیگر چیزی که او می‌گوید این است که این زبان آگونکین، این زبان وامپانواگ، آنقدر دشوار است که شیاطین نمی‌توانند آن را بفهمند

آنها، آنها یونانی، عبری و لاتین را داشتند، اما نمی‌توانستند این کار را انجام دهند. و آقای الیوت حتماً وظیفه‌اش را به هیچ وجه آسان یا جذاب نمی‌یافت. و بنابراین او می‌گوید که این زبان واقعاً سخت است

و من این را تأیید می‌کنم. من به زبان نگاه کرده‌ام. و باز هم، می‌دانید، اکدی، اوگاریتی، عبری، یونانی، لاتین و آلمانی و چیزهایی از این قبیل داشته‌ام

و این زبان خیلی خیلی سخت‌تر از هر چیزی است که تا به حال دیده‌ام. بنابراین ما قبل از مشکل شبکه‌ای در مورد آن صحبت کردیم. بنابراین در داوران، فصل پنجم، آیه ۲۸، دבורه و باراک به جنگ رفتند و سیسرا و پادشاه یابین، پادشاه حاصور، با ارابه‌هایشان به استقبال آنها آمدند.

و خدا، اساساً، باران بارید و رودخانه قیشون طغیان کرد. و بنابراین سیسرا در حال دویدن است. و سپس مادر سیسرا از یابین از پنجره‌اش، از شبکه‌اش، بیرون را نگاه می‌کند، می‌گوید، و او از شبکه به بیرون نگاه می‌کند تا ببیند پسرش چه زمانی با تمام غارتی که از یهودیان کرده و تمام غنیمتی که به دست آورده به خانه برمی‌گردد.

و بنابراین، او به شبکه نگاه می‌کند. الیوت در حال ترجمه است و می‌گوید، با این کلمه شبکه چه کار می‌کند؟ منظورم این است که کلبه‌هایشان مشخصاً هیچ شبکه‌ای ندارند. و بنابراین او، از افرادی که با آنها ترجمه می‌کرد پرسید، خوب، این چیست؟ و او توصیف کرد که چگونه است.

و آنها گفتند، خوب، مثل غلاف مارماهی است. و این شکلی بود. یادتان هست به شما گفتم وقتی رودخانه چارلز و رودخانه‌های دیگر را آب‌بند می‌زدند، از دو طرف روی آنها سد می‌بستند و یک سوراخ در وسط باقی می‌گذاشتند.

و بعد این سبد را که از تکه‌های چوب و چیزهای دیگر درست شده بود، برای گرفتن ماهی‌هایی که مجبور بودند هنگام شنا کردن در پایین رودخانه از آن عبور کنند، در سبد می‌گذاشتند و آنها را در سبد می‌گرفتند. اینگونه ماهیگیری می‌کردند. و الیوت گفت، می‌دانید، او، الیوت واقعاً آدم فوق‌العاده‌ای بود.

او فقط حس می‌کرد که غلاف مارماهی، آن مادر نیست که از پنجره‌اش به بیرون نگاه می‌کند. این حس با حس او جور در نمی‌آید. و بنابراین نمی‌دانست با این حس چه کند.

که ut را برداشت و به lattice استفاده کرد. و کلمه lattice ut، lattice ut بنابراین، او در نهایت از کلمه گذاشت. و این کاری بود که او lattice یک پسوند هندی بود، ختم کرد و آن پسوند هندی را روی کلمه انجام داد.

بنابراین، کاری که او انجام می‌دهد این است که وقتی بین فرهنگ‌ها جابجا می‌شود، باید الفبای جدید و متفاوتی بسازد که هزار سال است ساخته نشده است. اما او همچنین باید هنگام جابجایی بین فرهنگ‌های اینجا کلماتی بسازد تا بتواند ارتباط برقرار کند. و او واقعاً نمی‌تواند ارتباط برقرار کند زیرا آنها نمی‌دانند شبکه چیست.

و بنابراین او، او کلماتی مثل این را قرار می‌دهد. دوباره، من اشاره کردم که ما در عبری همان مشکل عبری مدرن را داشتیم که در قرن بیستم توسعه یافت. دوباره، کلمه کاست کلمه باستانی مبتنی بر کتاب مقدس نداشت.

چطور می‌گویید در کاست انجیل؟ نمی‌شود گفت. و بدیهی است که آن زمان کاست وجود نداشت. منظورم این است که شاید اینترنت داشتند، اما اوه، درست است.

ال گور هنوز اینترنت را اختراع نکرده بود. و بنابراین در زمان کتاب مقدس آن را به عنوان کاست یا چیزی الکترونیکی مانند آن نداشتند. بنابراین در دوران مدرن، آنها فقط آن را کاستیم می‌نامند.

یک پایان عبری برایش بگذارید. و این روشی است که آنها با برخی از کلمات و چیزهای جدید کار می‌کنند. چیزهایی مثل اینترنت خواهید داشت؛ چیزهایی مثل رسانه‌های اجتماعی و چیزهایی از این قبیل.

اینها همه اصطلاحات جدیدی هستند. و هیچ پیشینه باستانی برای این نوع چیزها وجود ندارد. بنابراین شما در نهایت کلمات را از خودتان خواهید ساخت.

حالا، کلمات خیلی طولانی هستند. و من اینجا یک کلمه دارم، و این به معنی سوال ماست. همانطور که در صفحه به آن نگاه می‌کنم و سعی می‌کنم آن را از پاورپوینت به شما نشان دهم، این کلمه، یک کلمه به معنی سوال ما، باید حداقل 30 تا 40 کاراکتر داشته باشد.

یک خط کامل طول می‌کشد. و در واقع، من در یکی از کتاب‌های مقدس الیوت دیدم که آن یک خط، کل خط، با یک کلمه اشغال شده بود. بنابراین، این یک نوع زبان باورنکردنی است.

آنها کلمات خیلی خیلی طولانی هستند. آنها به نوعی کلمات و پسوندها را می‌گیرند، آنها را به جای داشتن کلمات جداگانه برای ضمائر و صفت‌ها، اساساً آنها را با هم ترکیب می‌کنند، که برای این کلمات واقعاً طولانی مثلاً 30، 40 کاراکتر، منطقی است. اسم‌ها، منظوم این است که، می‌دانید، به لاتین، یونانی، عبری، آلمانی می‌روند، آنها، می‌دانید، اسم‌های مذکر و مونث خنثی دارند.

تقریباً هر زبانی اسم مذکر، مونث و خنثی دارد. هندی‌ها این کار را نمی‌کردند.

آنها جاندار را در مقابل بی‌جان داشتند. و بنابراین، این یک روش کاملاً جدید برای تفکر در مورد اسم‌ها به عنوان جاندار و بی‌جان بود. الیوت این مطالب را برداشت.

این مرد یک شخصیت کلاسیک بود. این مرد زبان‌شناس خوبی بود. و برخی از کارهای زبان‌شناسی که او انجام می‌داد، بسیار بسیار جلوتر از زمان خودش بود. و با این حال، چون می‌خواست متون مقدس را با دقت منتقل کند، این تفاوت ظریف، نکته ظریف را درک کرد، بین اینکه مسئله مذکر و مونث نیست، بلکه بین جاندار و بی‌جان است.

برای جاندار به معنای جمع است. و برای بی‌جان، اساساً aug بنابراین، او پسوندها را برمی‌گزیند، و پسوند خاکستر در انتهای جمع است. آنها کلمه یهوه را ندارند.

بنابراین اگر نگاهی به کتاب مقدس در بخش‌هایی از پیدایش بیندازید، به گمانم پیدایش فصل دوم و جاهای دیگر، متوجه خواهید شد که به جای اینکه مثل ما «خداوند»، «ل، او، ر، د» داشته باشیم، هر وقت دیدید، که همه با حروف بزرگ نوشته شده‌اند، یعنی همه با حروف بزرگ، ل، ل، او، ر، د با حروف بزرگ یا کوچک. یعنی واقعاً جایگزینی برای یهوه یا یهوه است. خوب. هندی‌ها چنین چیزی نداشتند.

و کاری که آنها کردند این بود که او فقط از کلمه یهوه استفاده کرد و آن را آنجا گذاشت. و بنابراین خواهید دید، در حالی که دارید می‌خوانید، و ناگهان، بوم، یهوه آنجا خواهد بود. و شما خواهید گفت، چطور این آنجا قرار گرفته است؟ آنها کلمه‌ای برای آن نداشتند.

بنابراین، او اساساً از نام خداوند یهوه برای قرار دادن آن استفاده کرد. هیچ فعل اسمی وجود نداشت. فعل در بسیاری از زبان‌ها واقعاً مهم است.

کلمه «هست»، آنها کلمه‌ای برای «هست» یا «بود» یا «شد» نداشتند. بنابراین، واقعاً سخت بود. وقتی خدا در خروج ۱۴:۳ می‌گوید، «من هستم که هستم» چطور می‌گویید؟ چطور این را می‌گویید؟ وقتی آنها یک «هستم» دارند، یک فعل «است».

بنابراین الیوت اینجا با مسائل واقعاً دشواری روبرو بود، و آنها هزار نسخه از آن را چاپ کردند. و حالا بگذارید کمی جلوتر بروم، اتفاقی که قرار است بیفتد این است که در سال ۱۶۷۵، ما در مورد جنگ شاه فیلیپ و ویرانی‌هایی که بر مردم وارد کرده بودند و روابط بین سرخپوستان و مهاجران صحبت کردیم.

در سال ۱۶۷۵، وقتی تنش‌ها بالا گرفت و آنها شروع به جنگیدن با یکدیگر کردند، یکی از اولین کارهایی که انجام دادند این بود که انجیل‌های الیوت را سوزانند. و بنابراین نسخه ۱۶۶۳ انجیل، بیشتر آنها در شعله‌های آتش جان باختند و توسط مهاجرانی که در آن زمان از سرخپوستان متنفر بودند، پاره پاره و کاملاً نابود شدند، زیرا آنها، می‌دانید، بسیاری از مردم و خود سرخپوستان را می‌کشتند، زیرا آنها مهاجران را دوست نداشتند و این انجیل نمایانگر این ارتباط با انگلیسی‌ها بود. بنابراین هر دو طرف انجیل‌ها، انجیل‌های الیوت را سوزاندند.

و بنابراین، تقریباً هیچ یک از آن انجیل‌های مربوط به سال ۱۶۶۳ باقی نمانده بود. حالا شگفت‌انگیز است که کالج گوردون، در بایگانی‌های خود، دیمون دی‌مورو، و همچنین سارا سنت ژرمن، برخی از این مطالب را کشف کرده‌اند. این دو نفر دریافتند که کالج گوردون نسخه‌ای از انجیل الیوت مربوط به سال ۱۶۶۳ را داشته است.

می‌دونی هزار تا از اونا چاپ شده بود که بیشترشون از بین رفتن؟ اون یه کتاب خیلی خیلی کمیابه. و همین اواخر، تو دو سه ماه گذشته، کتش دوباره رونق گرفت.

و این یک یافته شگفت‌انگیز در بایگانی کالج گوردون در ونهام، ماساچوست است، حتی تا به امروز، جایی که من افتخار تدریس به مدت 20 سال را داشتم. خب، اینجا چه اتفاقی افتاد؟ خب، ببخشید. باشه.

بنابراین، یک نسخه از کتاب مقدس به انگلستان برگشت، ۲۶ نسخه، و یک نسخه به شاه جیمز رسید، و این جالب است. چاپ دوم در سال ۱۶۸۵ چاپ شد. این ۱۰ سال پس از جنگ شاه فیلیپ است.

آنها آشکارا به کتاب مقدس و چیزهای بیشتری نیاز داشتند. و بنابراین، ساموئل گرین دوباره مأمور شد. جیمز پرینتر، فرد هندی اصلی بود که در کالج هندی دانشگاه هاروارد در کمبریج به چاپ کمک کرد.

او همچنین در ویرایش دوم کتاب نقش داشت. الیوت برای چاپ دوم، یک دیکنر هم‌دوره‌ای را استخدام کرده بود تا پول جمع کند. و خب، بدیهی است که آنها چاپ دوم را در سال ۱۶۶۳ انجام دادند.

او یک قهرمان بود. همه می‌گفتند کاری که او انجام داده باورنکردنی است. بعد از جنگ شاه فیلیپ، مهاجران «می‌گفتند»: «هی رفیق، ما نمی‌دانیم که آیا می‌خواهیم دوباره این کار را انجام دهیم یا نه».

و بنابراین اساساً، بگذارید هندی‌ها انگلیسی خواندن را یاد بگیرند، بگذارید انگلیسی خواندن را یاد بگیرند، و ما فقط کار ترجمه انگلیسی انجیل و چیزهای دیگر را انجام می‌دهیم. و الیوت هنوز هم آن را پیش می‌برد چون می‌گفت، نه، آنها به انجیل به زبان خودشان نیاز دارند. اما او هیچ پول و چیزی نداشت، و نمی‌توانست پول جمع کند.

او سعی کرد پول را جمع کند، اما به جایی نرسید. و در نهایت، او یا با آنها بحث می‌کرد یا نمی‌کرد. او سعی داشت آنها را متقاعد کند.

و اساساً آنها متقاعد شدند که عهد جدید را انجام دهند. اما اگر چیزی در مورد هندی‌ها بدانید، آنها عاشق داستان‌های عهد عتیق هستند. و اگر به نام برخی از هندی‌ها نگاه کنید، این فقط مشاهده من است؛ بسیاری از نام‌هایی که آنها انتخاب کردند، شخصیت‌های عهد عتیق بودند.

و بنابراین آنها عاشق عهد عتیق و داستان‌هایی هستند که واقعاً به آنها مربوط می‌شود. هندی‌ها قبلاً به داستان‌سرایی و چیزهای دیگر علاقه داشتند. و بنابراین الیوت این چیزها را می‌دانست، و گفت، نه، من باید کل کتاب مقدس را داشته باشم.

من فقط عهد جدید را نمی‌خواهم. منظورم این است که عهد جدید درباره عیسی است، یک عهد جدید بسیار مهم، اما عهد عتیق هم خیلی مهم بود. و کاری که او کرد این بود که وقتی به مانعی برخورد کرد، او نبود، او می‌گوید، باشه، آنها این کار را نخواهند کرد.

من ۴۰ پوند از او گرفتم، چون یادتان باشد که او حقوق و این چیزها می‌گرفت. و ظاهراً ۴۰ پوند هم پس‌انداز کرده بود که برای او به اندازه تمام دارایی‌اش زیاد بود. بنابراین، ۴۰ پوندی را که داشت برداشت، و این مربوط به سال ۱۶۸۵ است.

می‌فهمی؟ او پنج سال دیگر می‌میرد. او الان ۸۱ سال دارد. پس این یک مرد ۸۱ ساله است.

او آخرین ۴۰ پوندی را که داشت برمی‌داشت. آنها آن را برایش چاپ نمی‌کردند، یعنی آن چیزهای عهد عتیق. و او اساساً به نوعی پشت سر انجمن، انجمن تبلیغ انجیل، این کار را نمی‌کرد.

و بنابراین او ۴۰ پوند را برمی‌دارد، و این چاپگر جیمز و ساموئل گرین یا هر کس دیگری را که آنجا چاپ می‌کند به آنها می‌دهد و از آنها می‌خواهد که شروع به چاپ عهد عتیق کنند، و متوجه می‌شود که ۴۰ پوند او قرار نیست خیلی زیاد به جایی برسد، اما او آنها را وادار می‌کند که شروع به آماده‌سازی آن و چیزهای دیگر کنند. خوب، جامعه فهمید که او فقط برای انجام این کار، به نوعی آنها را دور می‌زند. و بنابراین کمی از او دلخور شدند.

و بنابراین الیوت به آقای بویل نامه نوشت. به یاد دارید که وینسلو و بویل دو نفر از طرفداران او بودند. بویل مسئول انجمن تبلیغ انجیل بود.

ادوارد وینسلو کسی بود که اسناد اعترافات سرخپوستان، اشک‌های توبه را گرفت و آنها را در آفتاب روشن به انگلستان آورد و در آنجا منتشر کرد. و بنابراین، آقای بویل اساساً جان الیوت را در حین انجام این کار غافلگیر کرد. و بنابراین، الیوت بسیار مدیون این آقای بویل است که خیلی به او کمک کرد.

خوب، او می‌گوید، این جان الیوت است که صحبت می‌کند، او می‌گوید، سن من باعث می‌شود مهم باشم. انگار می‌گفت، مرد، من ۸۱ ساله هستم. باید این کار را انجام دهم.

من ۸۱ سال دارم. قرار نیست این را ببینم. سنم مرا سمج می‌کند، و با خوشحالی خواهم رفت.

باشد که کتاب مقدس را در میان آنها بگذارم، زیرا کلام زندگی است. من آرزو دارم ببینم، آرزو دارم قبل از مرگم آن را انجام دهم. و من آنقدر در پیری فرو رفته‌ام که نمی‌توانم انتظار داشته باشم عمر طولانی داشته باشم.

و ساندری می‌گوید اگر نتوانم تا وقتی زنده‌ام دوباره چاپ شوم، این در محدوده‌ی عقل بشر نیست، چه هرگز. چه زمان، و چه چگونه. و او می‌گوید، هی، اگر من از صحنه خارج شوم، او می‌گوید، من پیرمرد هستم، رفیق. منظورم این است که می‌توانم ببینم که مرگ همین‌جا فرا رسیده است.

ضمناً، همه دوستانش قبلاً فوت کرده بودند، و همانطور که گفتم، او چهار نفر از شش فرزندش را از دست داد. تنها دو نفر از فرزندانش بیشتر از او زنده ماندند. و بنابراین او شاهد مرگ فرزندش بود و در واقع، تنها چند سال پس از این، همسرش نیز خواهد مرد.

و بنابراین، او متوجه می‌شود که به آخر خط رسیده است. و فقط می‌گوید، آمین، من این کار را انجام خواهم داد. اگر این کار را انجام ندهم، این اتفاق نخواهد افتاد.

و این سرخپوستان به کتاب مقدس به زبان و چیزهای خودشان نیاز دارند. بنابراین، باید بگوییم که مخالفت‌هایی هم با الیوت وجود داشت. بسیاری از مردم، مهاجران، شک داشتند که آیا سرخپوستان واقعاً انجیل و آنچه در حال وقوع بود را درک می‌کنند و آیا واقعاً به آن وفادار هستند یا اینکه فقط می‌خواهند انگلیسی‌ها را راضی کنند و چیزهایی از این قبیل.

شخصی به نام هیو پیتر، کشیشی در سالم، در ساحل شمالی زندگی می‌کند. شما در منطقه بوستون هستید؛ ساحل شمالی، بوستون و ساحل جنوبی. و بنابراین، نوعی تفاوت بین ساحل شمالی و ساحل جنوبی وجود دارد. که بوستون در وسط قرار دارد و رودخانه چارلز به آنجا می‌رود.

و بنابراین، اگر به منطقه بوستون رفته باشید، می‌دانید که من در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم: ساحل شمالی، کیپ آن، بوستون، و سپس ساحل جنوبی. الیوت در ساحل جنوبی است. این مرد در سالم در ساحل شمالی است، هیو پیتر، یک کشیش در سالم.

او با فریب دادن کل طرح مبلغان مذهبی و ادعای تغییر مذهب مبلغان مذهبی یا هندی‌ها، آسیب بزرگی وارد کرد. خب، اینجا یک کشیش انجیل در سالم هست که می‌گوید کاری که الیوت می‌کند، همه‌اش ساختگی و تقلب است. و آنها واقعاً مسیحی واقعی نمی‌شوند و چیزهایی از این قبیل، که ویرانگر بود.

او با مخالفت مهاجران روبرو شد. مهاجران مخالفتی نداشتند؛ پس از جنگ فیلیپ، مهاجران دیگر به سرخپوستان اعتماد نداشتند. و بنابراین به آنها اعتماد نداشتند.

او همچنین در آن زمان، از سوی دیگر، با مشکلاتی از سوی ساچام‌ها و پاووها، کشیشان و رؤسا مواجه شد. کشیشان و رؤسا نیز با الیوت مخالفت کردند زیرا اکنون به انگلیسی‌ها اعتماد نداشتند. آنها مسیحی شدند.

و من به شما خواهم گفت که چه اتفاقی برای آنها افتاد، حتی سرخپوستان مسیحی، چه اتفاقی برای آنها افتاد. و بنابراین، ساچام‌ها، رؤسا و کشیشان، پاووها دیگر به انگلیسی‌ها اعتماد نداشتند. بنابراین، الیوت باید با مشکلات هر دو طرف روبرو شود.

و خب، این تا حدودی به همان موضوع برمی‌گردد. در سال ۱۶۸۵، ویرایش دوم کتاب مقدس او را چاپ کردند. بعد از آن، سعی کردند ویرایش سوم را تهیه کنند، اما نسخه‌ای وجود نداشت. فکر می‌کنم این مربوط به سال ۱۷۱۰ بود، اما الیوت مدت‌ها پیش از دنیا رفته بود.

و هیچ کس دیگری نبود که بتواند ردای او را به تن کند. او کسی را می‌خواست که راه او را ادامه دهد، اما هیچ کس واقعاً نمی‌توانست. این مرد بی‌نظیر بود.

و خب، بعد از سال ۱۷۱۰ بود که آنها اساساً بحث کردند که بگذارند انگلیسی‌ها، بگذارند انگلیسی بخوانند. و بنابراین، هرگز این اتفاق نیفتاد، چاپ سوم. و خب، اثر الیوت، اگر نسخه ۱۶۸۵ را ببینید، کتاب نادری است.

اما به اندازه نسخه ۱۶۶۳ نادر نیست، زیرا آن نسخه‌ها سوزانده شدند و فقط هزار نسخه از آنها چاپ شد و چیزهای دیگر.

خب، حالا بیایید درباره جنگ شاه فیلیپ صحبت کنیم. خب، این انجیل الیوت بود. ما فقط برخی از مشکلات انتشار و چاپ آن و همچنین برخی از تفاوت‌های ترجمه‌ای، مشکلات و تفاوت‌های فرهنگی که الیوت در آنجا با آن مواجه بود را نشان دادیم.

جنگ شاه فیلیپ، ۱۶۷۵، ۱۶۷۶، از این نوع، جنگ شاه فیلیپ، آنها این جنگ پکو را داشتند، جنگ پکو در سال ۱۶۳۷ اتفاق افتاد، اما آن یک درگیری جزئی با سرخپوستان و مهاجران بود. و واقعاً به این معنی نبود که مهاجران سرخپوستان را کلیشه‌سازی کنند یا سرخپوستان انگلیسی‌ها را کلیشه‌سازی کنند. و خب، آن ماجرا به سرعت گذشت و تقریباً تمام شد.

در دهه ۱۷۷۰، الیوت و دانیل گوکین، همانطور که قبلاً گفتیم، در سال ۱۶۷۴، الیوت و دانیل گوکین به ۱۴ روستای مسیحی، روستاهای سرخپوستان در حال دعا، رفتند و از آنها بازدید کردند. این یک سال قبل از جنگ شاه فیلیپ است، این روستاهای سرخپوستان در حال دعا. برای اینکه این موضوع را در چارچوب قرار دهیم، وینسلو آن را اینگونه توصیف می‌کند.

جنگ شاه فیلیپ، از نظر درصد، بیشتر از تقریباً هر جنگی که آمریکا تا به حال با آن مواجه شده، کشته بر جای گذاشت. و من معتقدم که او در سال ۱۹۶۸ این کتاب را می‌نوشت. بنابراین تا سال ۱۹۶۸، یعنی جنگ شاه فیلیپ، درصد کشته‌شدگان بیشتر بود.

باز هم، تعداد مهاجران زیاد نبود، اما می‌دانید، مهاجران پوست سرشان را کردند و کشتند و ساختمان‌هایشان را سوزاندند، شهرهایشان را سوزاندند، سوزاندند و چیزهایی از این قبیل. تمام شهرها سوزانده شدند و تمام خانواده‌ها نابود شدند. و این وحشیانه بود.

منظورم این است که سرخپوستان می‌آمدند، پوست سر مردم را می‌کردند و کارهای واقعاً بدی انجام می‌دادند. و بنابراین در این جنگ شاه فیلیپ، انگلیسی‌ها داشتند می‌باختند، و داشتند می‌باختند، و بخش عظیمی از جمعیتشان را از دست دادند. و می‌ترسیدند که از صحنه روزگار محو شوند.

و سرخپوستان قصد داشتند آنها را، تمام گروهشان و بقیه را، از بین ببرند. و بنابراین، این نوعی حمام خون واقعاً عظیم بود که در جریان بود. انگلیسی‌ها و سرخپوستان از این تاکتیک کمین استفاده می‌کردند.

سرخپوستان می‌دانستند چگونه در جنگل بجنگند، و می‌دانستند چگونه در جنگل پنهان شوند. و سپس آنها بوم، بالا پریدند، و کمین کردند، و سربازان، سربازان انگلیسی، و این اولین مهاجران و چیزهایی از این قبیل را کشتند. آنها در کمین بودند.

و انگلیسی‌ها در واقع در سال ۱۶۷۵ در حال شکست بودند. در ابتدا، آنها شروع به شکست کردند و می‌ترسیدند که تمام روستاهایشان به آتش کشیده شود و به اصطلاح به دریا رانده شود. به سرخپوستان دعاگو اعتمادی نبود، و مطمئناً به مهاجران و چیزهایی از این قبیل هم نه.

قتلی در مورد این مرد ساسامان رخ داده بود، و او یکی از سرخپوستان دعاگو در ناتیک بود. بنابراین، به یاد داشته باشید، ناتیک مرکز این ماجرای روستای سرخپوستان دعاگو بود. و اساساً، آن مرد ساسامان به قتل رسیده بود.

فکر می‌کنم در برکه‌ای که یخ زده بود پیدا شد، و او به قتل رسیده بود، و آنها این را تشخیص دادند. سپس انگلیسی‌ها سه هندی را که او را کشته بودند یا چیزی شبیه به این، دستگیر کردند. آنها آن هندی‌ها را دار زدند و آن هندی‌ها را کشتند.

و سپس شاه فیلیپ از آن به عنوان جرقه‌ای برای جنگ خود استفاده کرد. انگلیسی‌ها مردم ما را می‌کشند و از این برای شعله‌ور کردن جنگ استفاده می‌کنند. گاهی اوقات شگفت‌انگیز است که چگونه جنگ‌ها بر سر چیزی که واقعاً شایسته جنگ نیست، شعله‌ور می‌شوند.

اما به هر حال، او از آن استفاده کرد. و سپس سرخپوستان را با هم جمع کردند و از اسلحه محرومشان کردند. آنها از کمبود غذا که همچنان ادامه داشت، محروم شدند.

و بعد این اتفاق افتاد. مهاجران نمی‌دانستند که می‌توانند به این سرخپوستان مسیحی یا به اصطلاح سرخپوستان دعاگو اعتماد کنند. سرخپوستان دعاگوی الیوت، آیا می‌توانند به آنها اعتماد کنند؟ به عبارت دیگر، آیا به یکی از این سرخپوستان دعاگو اعتماد کردید؟ و بعد واقعاً درگیر می‌شوید و یکی از سرخپوستان دعاگو سعی می‌کند پوست سر شما را بکند.

و بنابراین آنها نمی‌دانستند که آیا می‌توانند به آنها اعتماد کنند یا نه. بنابراین، کاری که آنها انجام دادند این بود که این سرخپوستان دعاگو را در ناتیک و این مکان‌ها، ۱۴ روستا، جمع کردند و آنها را به رودخانه چارلز آوردند. اساساً، قایق‌هایی در رودخانه چارلز منتظر بودند.

آنها را سوار قایق کردند. سپس الیوت از راه رسید؛ خودش به آنجا آمد و با دوستان سرخپوستش خداحافظی کرد. و آنها را به جزیره گوزن بردند.

و من چند ویدیو و چند عکس دارم که امروز در جزیره دیر به صورت ۳۶۰ درجه گرفتم. امروز، درست زیر وینتروپ و در ساحل آنجا متصل است. اما در آن روزها هیچ ارتباطی وجود نداشت.

توی بندر بود، بندر بوستون. اینجا اقیانوس اطلس است، بندر، و آنها را وسط زمستان آنجا گذاشته بودند. و. اگر چیزی در مورد زمستان‌های نیوانگلند بدانید، می‌توانند واقعاً خیلی سخت باشند.

و ظاهراً، وقتی آنها را آنجا گذاشتند، زمستان سختی بوده است. گفتند برف تا شانه‌هایشان می‌آمده. من تا ۶ متر از خودم فاصله داشته‌ام و مجبور شده‌ام این برف را از پیاده‌رو تا خیابان جمع کنم.

و تا آنجا پیش رفت، و من توده‌هایی از برف به ارتفاع شش و هفت فوت در هر دو طرف داشتم. من دیگر توصیه نمی‌کنم وقتی مثل من پیر شدید، برف را بکنید، اما آن موقع است که باید یک دمنده برف داشته باشید. اما این افراد آن را نداشتند.

و بنابراین، آنها را آنجا رها می‌کنند. نه غذایی هست، نه سرپناهی. و این سرخپوستان را در جزیره دیر، در وسط این بندر در اقیانوس اطلس، رها می‌کنند.

و اساساً، بسیاری از آنها مردند. و بنابراین، این واقعاً چیز سختی است. یک یادبود وجود دارد، و من آن را در این تصاویر به شما نشان خواهم داد.

الان در جزیره دیر بنای یادبودی هست که به یاد این سرخپوستان مسیحی که در طول جنگ شاه فیلیپ دعا می‌کردند، ساخته شده. خیلی ویرانگر بود. خیلی ویرانگر بود.

می بینید. و همانطور که الان می بینید، درست آن طرف (Deer Island) اینجا چند تصویر از جزیره دیر قرار دارد. الان یک نوع تنگه ارتباطی بین این (Winthrop) ساحل فرودگاه لوگان، درست در جنوب وینتروپ دو وجود دارد.

آن زمان اینجا یک جزیره بود. سرخپوستان را آنجا گذاشتند و بسیاری از آنها از زمستان وحشتناک ۱۶۷۵ و جان سالم به در نبردند. در اینجا یک نمای کلی از بالای تپه جزیره دیر را مشاهده می کنید ۱۶۷۶

. و چند اتفاق آنجا افتاد. همانطور که گفتیم هیچ سرپناهی وجود نداشت. صدها سرخپوست آنجا رانده شدند

. خیلی از آنها، خیلی خیلی از آنها مردند. یکی از چیزهایی که... الیوت می دانست این افراد در جزیره دیر هستند. و جزیره دیر تقریباً همینجاست

راکسری اینجاست. برای رسیدن به آن، راه زیادی برای قایق سواری وجود دارد، خب، از بندر، رودخانه چارلز، جایی که از آنجا خارج می شود. سپس الیوت با دنیل گوکین سوار یک قایق کوچک شدند و آنها اساساً مقداری مواد غذایی برای این سرخپوستان در جزیره دیر می بردند

خب، آنها در این قایق کوچک هستند و دارند از این طرف به آن طرف می روند. راه خوبی است. منظورم این است که، نمی دانم، چند مایل، چیزی شبیه به این، از یک بندرگاه باز

منظورم این است که، راه خوبی است. یکی از کشتی های بزرگتری که توسط مهاجران اداره می شد، آمد و گوکین و الیوت را دید، و آنها قایق خود را به دریا کوبیدند و عملاً غرق شدند و به دریا کوبیدند. و الیوت به آب انداخته شد

. حالا یادت هست که این یارو لنگه، رفیق. نمی تونه راه بره. یکی از پاهاش رو از دست داده

اگر تا به حال در اقیانوس اطلس در نزدیکی بوستون به آب زده باشید، به خصوص در پاییز و زمستان، هوا سرد است. منظورم این است که اینجا مثل این نیست که مثلاً بگوئیم برویم شنا کنیم. هوا سرد است

ممکن است از سرمازدگی بمیرید. بنابراین، آنها پرتاب کردند، به قایق برخورد کردند. آنها گفتند، اوه، این فقط یک تصادف بود

. آره، درست بود. آگه بندر رو دیده بودی، اونا به قایق زدن. این کار عمداً انجام شد

بیشتر مردم باور دارند، و اگر به شرایط نگاه کنید، فکر می کنم می توانید مستند کنید که آنها به آنها کوبیدند، و با این قایق بزرگ کوبیدند، به این قایق کوچک کوبیدند. الیوت به دریا انداخته شد، و آنها مجبور شدند او را از آنجا بیرون بکشند تا مبادا بمیرد و از این جور چیزها. و بنابراین، این کاری بود که مهاجران انجام دادند

به عبارت دیگر، او نمی خواست الیوت برای کمک به سرخپوستان در جزیره دیر، مواد غذایی ببرد، اما الیوت جان خود را به خطر انداخت تا به این سرخپوستان کمک کند و از این قبیل چیزها، چون آنها دوستانش بودند او به آنها اعتقاد داشت و آنها مسیحی بودند، برادران مسیحی. و بنابراین، اینها چیزهایی بودند که آنجا وجود داشتند

با این حال، اتفاقی که افتاد این بود که سال ۱۶۶۵ بود و سرخپوستان در حال پیروزی بودند. مهاجران در حال شکست بودند و تقریباً اوضاع داشت به هم می‌ریخت. اتفاقی که در آن زمان افتاد این بود که مهاجران تصمیم گرفتند به برخی از سرخپوستان اعتماد کنند.

و بنابراین برخی از سرخپوستان را دوباره آوردند و به عنوان دیده‌بان استفاده کردند. و آنها اساساً شروع به کمین کردن سرخپوستان به صورت معکوس کردند. آنها همچنین از این دیده‌بانان برای فهمیدن اینکه سرخپوستان قبلاً کجا بودند استفاده کردند تا اسیر نشوند.

وقتی شروع به استفاده از سرخپوستان و استفاده از آنها به عنوان دیده‌بان و موارد مختلف کردند، نمی‌دانم از نظر نظامی چه اسمی می‌توان روی آن گذاشت، اما اساساً، جنگ شروع به چرخش و تغییر جهت کرد و سرانجام شاه فیلیپ کشته شد. و وقتی او کشته شد، جنگ فروکش کرد. آنها به رهبری او نیاز داشتند.

و راستش را بخواهید، او رهبر خیلی خوبی نبود، اما توانست همه این سرخپوستان را تحریک کند تا بیرون بروند و مهاجران را بکشند. البوت مورد توجه قرار گرفت و دیدگاه مردم نسبت به البوت با جنگ شاه فیلیپ تغییر کرد. پیش از این، او یک قهرمان بزرگ بود که سعی می‌کرد سرخپوستان را به مسیحیت بشارت دهد و کتاب مقدس را ترجمه می‌کرد.

کاری که او انجام داد باورنکردنی بود. حالا او به عنوان کسی که به سرخپوستانی که ما را می‌کشند کمک می‌کند، شناخته می‌شود. بنابراین، به او به عنوان یک خائن نگاه می‌شد.

و این نکته را هم متوجه می‌شوید که چون او طرف هندی‌ها را گرفت، انتقادات زیادی را به خود جلب کرد. و حتی پسر خودم هم وقتی در افغانستان بود، وقتی که به مردم افغانستان لطف می‌کرد و از آنها محافظت می‌کرد، با این موضوع مواجه شد، و برخی از تفنگداران دریایی خودش او را عاشق حاجی صدا می‌زدند، که کمترین میزان تحقیر بود. نمی‌توانید از این پست‌تر بروید.

و بعد عواقب وخیمی برای پسرم پیش آمد، چون او عاشق حاجی بود. و تمام تلاشش این بود که بگوید ما باید به این مردم کمک کنیم، نه اینکه به آنها زور بگوییم و نشان دهیم چقدر بزرگ و قوی هستیم و از این جور چیزها. به هر حال، البوت هم در همان شرایط بود، جایی که به سرخپوستان و مهاجران کمک می‌کرد، اما آنها البوت را دوست نداشتند.

آنها او را به عنوان یک خائن، به عنوان کسی که به مردمی که آنها را می‌کشند و از این قبیل چیزها کمک می‌کند می‌دیدند. بنابراین، البوت هم، وقتی این سرخپوستان را اسیر می‌کردند، گاهی اوقات آنها را می‌کشند، مهاجران را همانطور که آنها را می‌کشند، آنها سرخپوستان را اسیر می‌کردند، آنها را به هند غربی، هند غربی می‌فروختند. و سپس این سرخپوستان را به عنوان برده، اساساً به هند غربی می‌فروختند.

البوت واقعاً به این موضوع اعتراض کرد. و گفت، نه، تو نباید این کار را بکنی رفیق. و به هر حال، او به این بردگی سرخپوستان پس از جنگ و در جریان جنگ اعتراض کرد.

بنابراین، کل ماجرا، اینجا یک تغییر رویه وجود دارد. از ۱۴ روستای سرخپوستی، ۱۰ تای آنها به ویرانه تبدیل شدند و کاملاً سوختند و به ویرانه تبدیل شدند، و آتش‌سوزی و دزدی و انواع و اقسام اتفاقات رخ داد. و بنابراین، ۱۰ تا از ۱۴ تا ناپدید شدند.

ناتیک بزرگ بود. یادتان باشد ناتیک بزرگ بود. ما چیزهایی را در جنوب بوستون روی نقشه به شما نشان دادیم، و ناتیک یکی از معدود جاهایی بود که بازسازی شد. و جالب بود که الیوت هنوز هم در ناتیک موعظه می‌کرد. و بنابراین او بین راکسبری و ناتیک رفت و آمد می‌کرد، همانطور که قبلاً انجام داده بود.

بالاخره این یارو، دنیل تاکومبیت، رو تو سال ۱۶۸۳ گیر آورد. و حالا الیوت، الیوت چی، اون الان باید حدود سالش باشه. این همیشه حدود ۷۹، یادم رفته، باید جمعش کنی ۸۳، ۸۲.

اما به هر حال، او حدوداً اواخر دهه ۷۰ یا اوایل دهه ۸۰ میلادی است. و این مرد، دنیل، اساساً یک هندی است که حالا کشیش کلیسای ناتیک شده است. و وقتی من داخل کلیسای ناتیک بودم، آنها لیستی از تمام کشیشان خود داشتند.

و می‌بینید که او اولین کشیش هندی بود که آنها داشتند. الیوت اساساً روی مراسم دستگذاری کار می‌کرد، قبل از فوتش او را به مقام کشیشی رساند و در آن کلیسا قرار داد. و بنابراین این یک اتفاق بزرگ بود.

مشکل این بود که بعد از مرگ دنیل تاکومبیت، اساساً او آخرین نفر بود؛ سپس انگلیسی‌ها آن کلیسا را تصرف کردند. و بنابراین بعد از او، فقط همه انگلیسی‌ها باقی ماندند. و او، فکر می‌کنم، وقتی که او فوت کرد، اما به هر حال، بعد از آن، حتی کلیسای ناتیک هم به دست انگلیسی‌ها افتاد.

بنابراین، برخی از سرخپوستان توکسبری به بیابان فرار کردند و سعی کردند او را برگردانند. بسیار خب سرخپوستان پس از روند این جنگ به بیابان فرار کردند.

و سرخپوستان اینگونه پاسخ دادند: نقل قول، ما از آنچه پشت سر می‌گذاریم متاسف نیستیم، اما متاسفیم که انگلیسی‌ها ما را از دعا به درگاه خدا دور کرده‌اند. و از رهبرمان، ما شروع به درک کمی از دعا به درگاه خدا کردیم. اینها سرخپوستان دعاگو، توکسبری هستند.

آنها به بیابان فرار کردند زیرا می‌ترسیدند که در این جنگ کشته شوند. و گفتند، ما دیگر بر نمی‌گردیم، رفیق. و ما از آنچه پشت سر گذاشتیم، کالاها و وسایلمان، متاسفیم.

ما از این بابت پشیمان نیستیم، اما از رفتنمان پشیمانیم. ما تازه داشتیم یاد می‌گرفتیم که چطور به درگاه خدا دعا کنیم و از این جور چیزها. و واقعاً از این بابت پشیمانیم.

با این حال، تلاش‌ها برای مسیحی کردن سرخپوستان هرگز با علاقه و اشتیاقی که قبلاً احساس می‌شد، از سر گرفته نشد. بنابراین، این جنگ شاه فیلیپ، ۱۶۷۵ است؛ تمام تلاش‌ها و کارهای الیوت، شهرهایی که آنجا بودند، شهرهای عبادت سرخپوستان. اساساً، همه به جز ناتیک فرو ریختند. آنها مجبور به بازسازی شدند.

الیوت الان ۷۲ ساله است. قوای بدنی‌اش تحلیل رفته. هیچ‌وقت نتوانسته بر سیاتیک و لنگیدن پایش غلبه کند.

او به رابرت بویل، که به انگلستان برگشته و مسئول انجمن ترویج انجیل است، نامه می‌نویسد. او می‌گوید که من لنگ و کاملاً ناتوان هستم. و بنابراین، او مدام در سفر است.

نمی‌دانم چطور این کار را کرد. و مواجهه با از دست رفتن بیشتر کتاب مقدس هندی‌ها در نتیجه جنگ، برایش بسیار ویرانگر بود. او دوباره در نامه‌ای به رابرت بویل، از این فقدان ابراز تاسف کرد و التماس کرد که نسخه دیگری از آن چاپ شود.

سن و سال من مرا سمج می کند. او گفت: «با شادی خواهم رفت.» باشد که چنین کنم، اما کتاب مقدس را در میان آنها بگذارم، زیرا کلام زندگی است.

ممکن است در میان آنها افراد خداترسی باشند که از این طریق زندگی می کنند و به کتاب مقدس به زبان خودشان نیاز دارند. او این را برای رابرت بویل می نویسد. ما در مورد برخی از آن شیطنتها صحبت کردیم.

حتی ریچارد بکستر، که حامی معنوی بزرگ او بود، در انگلستان بود، ریچارد بکستر، پیوریتن بزرگ، بارها و بارها درباره الیوت نوشته بود. اما بعد از این اتفاق که کتاب مقدس سوزانده شد و از این جور چیزها، حتی ریچارد بکستر هم گفت، دیگر از این کارهای مربوط به کتاب مقدس نکنیم. و بنابراین، ما در مورد اینکه چطور الیوت این روال مخفیانه را انجام داد و آن را به پایان رساند، صحبت کردیم.

درست است. در سال ۱۶۱۰، بعد از ۱۶۸۵، آنها سعی کردند نسخه سوم را منتشر کنند، اما این کار انجام نشد. مردم آن را قبول نمی کردند و از این جور چیزها

می خواهم حالا با روزهای پایانی جان الیوت کارم را تمام کنم. فکر می کنم می توانید متوجه شوید که من احترام زیادی برای این مرد قائلم. به ندرت در زندگی ام داستانی خوانده ام که به اندازه داستانهای جان الیوت و سرخپوستان و اعترافاتشان به مسیح و اعترافشان به گناه خودشان و چیزهایی از این قبیل، جذاب باشد.

توبه و اعترافی مثل این، به ندرت در طول عمرم دیده ام. و هرگز ندیده ام، هرگز ندیده ام، این مرد آدم فوق العاده ای است. در هشتادمین سالگرد تولدش، نجمیا والتر، یادتان هست که به شما گفتم آنها این نامهای عهد عتیق را دوست دارند. نجمیا والتر، در هشتادمین سالگرد تولد الیوت در راکسبری، یک کشیش دیگر به راکسبری آمد.

او ۸۰ سال دارد. بالاخره، یک کشیش دیگر از راه می رسد. سپس الیوت از حقوقش صرف نظر می کند.

او به کلیسا گفت، هی رفیق، شما پول کافی برای پرداخت به من و از این جور چیزها ندارید. من از حقوقم صرف نظر می کنم، می گذارم نجمیا والتر آن را بردارد، و چیزهایی از این قبیل. اما مردم خیلی، خیلی، چطور باید بگویم، او از سال ۱۶۳۲ به این مردم خدمت کرده بود.

و حالا این چیزیه که، می دونید، در دهه ۱۶۸۰ و، می دونید، به مدت ۶۰ سال یا هر چیز دیگه ای اتفاق افتاد. و اونا اونقدر به اون بدهکار بودن که گفتن، نه، نه، نه، ما به پرداخت پول بهت ادامه می دیم. و، می دونید، خونه و وسایلت رو از این قبیل به دست میاری.

و او هشتاد و چند ساله است، و دارد پیر می شود. همسرش در سال ۱۸۶۷، ببخشید، ۱۶۸۷ فوت کرد. ۱۶۸۷. سه سال قبل از مرگ خود الیوت است.

همسرش، هانا، درگذشت. این حادثه بسیار ویرانگر بود. تنها پسرش، یوسف، و دختر بزرگش، هانا، زنده ماندند.

او تمام فرزندان دیگرش را از دست داد، چهار فرزند دیگر قبل از آن. و حالا هانا می میرد، که برای او بسیار ویرانگر است. آنها واقعاً زوج خوبی بودند.

الیوت حس شوخ طبعی داشت؛ باید این حس را به او می‌دادم. بنابراین او الان خیلی پیر شده است. و همه این مهاجران نسل اول، یادتان هست که چطور درباره مهاجران نسل اول صحبت کردیم، افرادی مثل ریچارد ماتر، توماس هوکر، که بنیانگذار هارتفورد و سپس فرماندار کنتیکت و همچنین مربی او بودند.

جان کاتن، واعظ مشهور اولیه در اولین کلیسای بوستون، در ۶۷ سالگی درگذشت. جان ویلسون، که او جایگزین او در اولین کلیسای بوستون شده بود، او نیز ۲۰، ۳۰ سال قبل از او درگذشت. ماتر درگذشت، هوکر درگذشت، کاتن درگذشت.

بنابراین، همه این نسل اول، و الیوت ۸۷ سال عمر کرد. او در سال ۱۶۹۰، از ۱۶۰۴ تا ۱۶۹۰، درگذشت. بنابراین، او ۲۰ سال بیشتر از آنها، بسیاری از آنها، عمر کرد.

او از آنها بیشتر عمر می‌کند. و بنابراین، با شوخ طبعی، می‌گوید آشنایان قدیمی‌اش، این ریچارد مترز و جان کاتن هستند، و آن افراد، آشنایان قدیمی‌اش، آنقدر قبل از او به بهشت رفته بودند که او می‌تسید فکر کنند که او راه اشتباه را رفته است زیرا او آنقدر طولانی عقب مانده بود. و بنابراین، همانطور که می‌گوید، همه دوستان من، مترز و کاتن و جان ویلسون و توماس شپرد، همه آنها مردند.

و آنقدر طولانی بود که احتمالاً آنها در بهشت بودند و سعی می‌کردند فکر کنند، خدای من، جان الیوت کجا رفت؟ و احتمالاً فکر می‌کنند، خدای من، او حتماً جای اشتباهی رفته است چون همه ما اینجا هستیم و او رفته است. و بنابراین می‌توانید حس شوخ طبعی او را در این مورد ببینید، اما این همچنین نشان می‌دهد که او فراتر از نسل اول مهاجران زندگی می‌کرد، تا حدودی به نسل دوم مهاجران، اما او این را دارد. و بنابراین برای من خوب است که، با این همه انتقاد از آمریکا که اکنون داریم، برخی از این مهاجران اولیه را ببینم و اشتیاق آنها را برای مسیح، اشتیاق آنها را برای کمک به سرخپوستان و چیزهایی از این قبیل ببینم.

و چرا این داستان‌ها گفته نمی‌شوند؟ و این بخشی از کاری است که من اینجا در یوتیوب انجام می‌دهم تا این داستان و چیزها را تعریف کنم. مثلاً، این آدم فوق‌العاده‌ای است. امروز به اطراف نگاه نمی‌کنید، به اطراف نگاه می‌کنید و می‌گویید، خب، ما بهترین هستیم. نه، نه، نه.

شما به افرادی مثل جان الیوت و کارهایی که او انجام داد، شمع تعارف نمی‌کنید. این مرد واقعاً شگفت‌انگیز بود. حقیقتاً، خدا به طرق بسیار قدرتمندی او را تحت تأثیر قرار داده بود.

تأملات خودش در مورد پیری. حالا، جان الیوت دارد پیر می‌شود و در مورد پیری تأمل می‌کند. همانطور که من پیر می‌شوم، تأمل می‌کنم.

و بنابراین، من واقعاً از نظرات او قدردانی می‌کنم. باز هم، کمی حس شوخ طبعی در اینجا وجود دارد. جان الیوت می‌گوید، درک من مرا رها می‌کند.

آنجا بوده‌ام. حافظه‌ام یاری نمی‌کند. آنجا بوده‌ام. قدرت بیانم یاری نمی‌کند. اما خدا را شکر می‌کنم که نیکوکاری‌ام هنوز پابرجاست. به عبارت دیگر، نمی‌توانم چیزها را به خاطر بیاورم.

نمی‌توانم مثل سابق مسائل را به زبان بیاورم. حافظه‌ام از کار می‌افتد. درک و فهمم از کار می‌افتد.

اما خیریه من، مهربانی او، هنوز پابرجاست، و من باید آن را به او بدهم. این مرد یک جورهایی چیز شگفت‌انگیزی است. او می‌میرد.

و همینطور که او در دهه هشتاد زندگی اش پیر می شد، بعد از اینکه شغل کشیشی اش را کنار گذاشت، به خانه، الیوت می رسید، حدس بزنید چه می بینید؟ جان الیوت، این پیرمرد ۸۷، ۸۶ ساله که به بچه های کوچک بچه های سیاه پوست، بچه های هندی و بچه های سفیدپوست خدمت می کرد و آنها را به مدرسه می برد و به آنها تعلیم می داد، به آنها خواندن و نوشتن و از این جور چیزها یاد می داد. و این کاری بود که او در پایان عمرش انجام می داد. بنابراین بچه های سیاه پوست هندی دور صندلی اش جمع می شدند و او به آنها خواندن و نوشتن یاد می داد.

و اینگونه است که او پایان عمرش را می گذراند. مرد شگفت انگیزی، ۸۶ ساله. آخرین کلمات او هنگام فوت در سالگی، در واقع، در سال ۱۶۹۰، شادی خوشامدگویی بود ۸۶.

و او از صحنه عبور می کند. در واقع ساموئل سیول، قاضی دادگاه های جادوگری، و ممکن است بعداً اطلاعات بیشتری در مورد او داشته باشیم، اما او مراسم تدفین، مرگ و مراسم خاکسپاری جان جان الیوت را روایت می کند. بر روی مقبره ای در راکسبری تا به امروز، تا به امروز، گفته می شود که بقایای جان الیوت، رسول سرخپوستان، که در ۵ نوامبر ۱۶۳۲ به عنوان اولین کلیسا، اولین کلیسای راکسبری منصوب شد و در ۲۰ مه ۱۶۹۰ در سن ۸۶ سالگی درگذشت، آرمیده است.

کلیسای روستای ناتیک ۲۶ سال تحت رهبری دنیل تاکومبیت دوام آورد. و سپس در سال ۱۷۱۶، دنیل درگذشت و از سال ۱۷۱۶ به بعد انگلیسی ها کنترل آن را به دست گرفتند و از آن زمان به بعد اوضاع به همین منوال است. می خواهم مجموعه ای از نوشته های مربوط به جان الیوت را بخوانم.

و این ادای احترام ها شگفت انگیزند. فقط نظر خودش در مورد دیدگاه خودش نسبت به خودش. او به خودش همانطور که من هستم نگاه می کرد، اما بوته ای در بیابان.

آن مرد بعد از انجام این کارهای باورنکردنی که یک نفر می توانست انجام دهد، فروتنی داشت. او نگاه می کند من به درختچه ای در بیابان نگاه می کنم. او به رابرت بویل نوشت، کارهای من، و این الیوت است که با رابرت بویل صحبت می کند، کارهای من، افسوس که آنها کارهای ضعیف و کوچک و کم مایه ای بوده اند.

و من کسی خواهم بود که اولین سنگ را به سمت همه آنها پرتاب خواهد کرد. به عبارت دیگر، الیوت می گوید، کاری که من انجام دادم واقعاً خیلی کوچک بود، و از این قبیل. و او می گوید، من اولین کسی خواهم بود که به سمت آثار خودم سنگ پرتاب می کند.

و آنها کوچک، لاغر و فقیر هستند. و شما فقط می گوید، این مرد واقعاً فروتن است و واقعاً کارهای شگفت انگیزی انجام داده است. و با این حال، وقتی این کار را کرد، سرش را بالا نگرفت.

من مبلغ بزرگ جان الیوت برای سرخپوستان هستم. نه، نه، هرگز به عقلش خطور نکرد. او واقعاً توانست فروتنی و مهربانی خود را حفظ کند و نیکوکاری اش هرگز او را ترک نکرد.

او شواهدی از معنای فداکاری یک مرد از خود به جا گذاشت. پشتکار و فداکاری او برای دوستانش، چه در راکسبری و چه در ناتیک، سرخپوستان و چیزهای دیگر. وینسلو می نویسد که او روشنفکر نبود.

او مرد بسیار باهوشی بود و از بسیاری جهات موفق بود، اما روشنفکر نبود. او سیاستمدار نبود. او به هیچ وجه هنر ملت را غنی نکرد.

او مرد بسیار ساده‌ای بود، ساده در پذیرش کتاب مقدس به عنوان کلام خود خدا، ساده در اعتمادش به اینکه خدا در تلاش‌ها، تلاش کسانی که ایمان دارند او آنها را به موفقیت می‌رساند، موفق می‌شود. ساده در این فرضش که همه انسان‌ها، حتی کسانی که پست و حقیر شده‌اند، فرزندان خدا هستند. قدرت او در همین سادگی نهفته بود.

این اولین نسل از مهاجران و مستعمره‌نشینان آمریکایی و از این قبیل است. حاصل عمر او در اینجا به نمایش گذاشته شده است. و من به جنوب بوستون رفتم.

من اهل جنوب بوستون نیستم، اما به آنجا رفتم و شروع به مطالعه این چیزها کردم. و انواع خیابان‌ها به نام نوشته می‌شوند، خیابان الیوت. نیوتن آن T و یک L خیابان الیوت وجود دارد که به یک شکل با یک خیابان‌ها را دارد، جامائیکا پلیز.

انواع و اقسام کلیساها به نام الیوت نامگذاری شده‌اند. من عکس‌های کلیسای ناتیک را به شما نشان دادم. من همین اواخر به کلیسای الیوت در لوول رفتم و از آنجا عکس‌هایی گرفتم، جایی که همسرم در ساحل شمالی کار می‌کند.

مدارس به نام او نامگذاری شده‌اند. او تحصیل در مدرسه لاتین راکسبری، قدیمی‌ترین مدرسه کشور، را آغاز کرد. و همچنین، در جامائیکا پلیز، اولین مدرسه مختلط، سیاه‌پوستان، هندی‌ها و سفیدپوستان، همه در آنجا بودند.

تا به امروز، جامائیکا پلیز، مدرسه الیوت، هنوز پابرجاست. و فکر می‌کنم چند عکس از آن را به شما نشان دادم. تابلوهایی که یادبود آثار او هستند.

و شما به منطقه ساوترن برلینگتون، منطقه ناتیک، منطقه نیوتن می‌روید، و این تابلوهای یادبود آثار جان الیوت را می‌بینید، که اساساً به دهه ۱۶۴۰ برمی‌گردند، و آن چیزها تا به امروز ادامه دارند. روی سنگ جلوی کتابخانه و بایگانی کنگره در خیابان بیکن، درست کنار ساختمان مجلس ایالتی، حکاکی شده است. سپس نقاشی‌های دیواری در اداره پست ناتیک ساخته شدند.

اگر تا به حال به آنجا رفته باشید، نقاشی دیواری جالبی خواهد بود. به هر حال، یک نقاشی دیواری از جان الیوت وجود دارد که در حال صحبت با سرخپوستان است، و همچنین نقاشی دیواری در ساختمان ایالتی ساختمان ایالتی با گنبد طلاپی عظیم در کنار ساختمان‌های عمومی بوستون وجود دارد. شما به آنجا می‌روید، و به تالار پرچم‌ها می‌روید، و به بالا نگاه می‌کنید، و یک نقاشی دیواری عظیم از جان الیوت وجود دارد که تا به امروز در حال صحبت با سرخپوستان است.

و ادای احترامات پایانی، خب، ادای احترام پایانی. و این برای کالج گوردون انجام شد. آنها نمایشگاهی از کتاب مقدس الیوت مربوط به سال ۱۶۶۳ داشتند، و یک نمایشگاه هم داشتند.

دکتر دیمون دی‌مورو و سارا سنت ژرمن آن را ترتیب دادند. فوق‌العاده بود. و آنها کتاب مقدس را آنجا داشتند.

تازه آن را چاپ کرده بودند. و بگذارید این را بخوانم. وقتی آن جلد تاریک قدیمی را در دست می‌گیریم، می‌فهمیم که کلماتی که با آنها نوشته شده است معنای زیبای دیگری دارند که ما آن را درک می‌کنیم.

این نمادی از محبتی است که مردی فداکار برای روح هم‌نوع خود گرامی می‌داشت. این بیان خیرخواهی است که از هیچ تلاشی برای روشنائی بخشیدن به کسانی که در تاریکی نشسته بودند، دریغ نکرد. چه جمله زیبایی درباره الیوت.

و اگرچه ما کلمات آن کتاب را نمی‌فهمیم، اما آنچه که این کتاب نشان می‌دهد عشق و پشتکار اوست. احتمالاً بدون اغراق گفته شده است که آقای الیوت موفق‌ترین مبلغ مذهبی بود که تا به حال انجیل را به هندی‌ها موعظه کرده است. اکنون می‌خواهم ادای احترامی از شخصی به نام فرانسویس، کانورس فرانسویس، بخوانم.

او در پایان کتابش می‌گوید، ما به حق شجاعت اخلاقی، روحیه‌ی فداکاری را تحسین می‌کنیم، همان شجاعتی که الیوت را در انجام وظایف موعظه، دیدار و آموزش تحقیر می‌کرد، هرگز منصرف نشد، هرگز از تهدیدهای شدید نترسید، هرگز در معرض طوفان‌ها و سرما و انواع رنج‌های جسمی قرار نگرفت. اما وقتی او را به تصویر می‌کشیم، وقتی او را در ذهن خود به عنوان کسی که در سکوت اتاق مطالعه‌اش، سال به سال در طراوت صبح و با کاهش نیمه‌شب، خسته اما نه دل‌سرد، دائماً گیج از عبارت‌پردازی تقریباً غیرقابل تصور گویش، و در عین حال همیشه صبور برای کشف چگونگی بازنمایی واقعی معنای کتاب‌های مقدس، کار می‌کرد، به تصویر می‌کشیم، این کار را فصل به فصل، آیه به آیه، بدون اینکه بخواهد از زحمتش دست بکشد، انجام می‌دهد. نام الیوت که به صورت برعکس نوشته شده بود چه بود؟ زحمت.

مدت زیادی است که گرامی داشته می‌شود، تنها امید ضعیفی به انتشار اثر دارد، با این حال هنوز E. زحمت مایل است باور کند که خداوند، به مشیت نیکوی خود، سرانجام وسیله‌ای برای بخشیدن کلام چاپ‌شده‌ی زندگی به کسانی که او برایشان زحمت کشیده و دعا کرده است، خواهد فرستاد. ما نمی‌توانیم احساس نکنیم که با وظایف پرشور و فعال خدمت او در میان بومیان، شاهد کاری دشوارتر و زحمتی شگفت‌انگیزتر از هر هدیه‌ای هستیم. و سپس در اینجا شخص دیگری به ستایش او از جان الیوت اشاره می‌کند.

روحی شریف‌تر، حقیقی‌تر و گرم‌تر از جان الیوت که تا به حال زیسته است. و وقتی به این نگاه می‌کنم، می‌گویم که به ندرت، حتی در تاریخ کلیسا، کسی را خوانده‌ام که بتواند شمع برای این مرد نگه دارد. و وقتی به این نگاه می‌کنم، واقعاً به من الهام می‌بخشد که دوست داشته باشم و کار خوب انجام دهم.

و ای کاش، ای کاش مردم ما می‌توانستند به گذشته و به برخی از این افراد نگاه کنند و بگویند، وای، آنها بی‌نقص نبودند. آنها هم انسان‌های زمان خودشان بودند، اما وای، چه راه شگفت‌انگیزی که جان الیوت این سرخپوستان را دوست داشت و جانش را فدای آنها کرد. بنابراین، روحی گرم‌تر از جان الیوت هرگز وجود نداشت.

با در نظر گرفتن وضعیت کشور و کمبود امکانات و بی‌ادبی عصر، تاریخ کلیسای مسیحی نمونه‌ای از کار مصمم، خستگی‌ناپذیر و موفق‌تر از ترجمه کل کتاب مقدس به زبان قبایل بومی ماساچوست ندارد. کاری که نه در شور و شوق جوانی و نه در خانه‌های مجلل و راحت دانشگاهی، بلکه زیر بار مداوم وظایفش به عنوان یک کشیش و واعظ انجام شد. به عبارت دیگر، در زمانی از زندگی‌اش که ارواح شروع به ضعف کردند، او این کار را به عنوان یک پیرمرد انجام داد.

واقعاً شگفت‌انگیز است. و بنابراین، این ادای احترام من به جانانان الیوت است. من دعا می‌کنم که خداوند حتی در زمان ما، افرادی را برانگیزد که عاشق، پیگیر و کوشا باشند و با قدرت روح القدس به خدا خدمت کنند، همانطور که جان الیوت در دهه ۱۶۰۰ با هندی‌های دعاکننده انجام داد.

از شما بابت این مجموعه متشکرم. باشد که خداوند برخیزد و احیا کند. باشد که در زمان خود شاهد احیا باشیم. متشکرم.

این دکتر تد هیلدبرانت است در حال تدریس در مورد جان الیوت، ۱۶۰۴-۱۶۹۰، رسول سرخپوستان. این جلسه ۳، کتاب مقدس الیوت، ۱۶۶۳، چاپ دوم، ۱۶۸۵، جنگ شاه فیلیپ، ۱۶۷۵، و شروع دوباره، و سپس در نهایت، ادای احترامات پایانی به جان الیوت است.